

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل على محمد وآل محمد

سوره مبارکه قارعه (جله، هتمم)

ختم مفهومی استاد اخوت ۱۴۰۲/۰۲/۲۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برای سلامتی خودتان یک صلواتی بفرستید.

**ارائه خانم پرومند:** فرمودید برای بحث عمل در سوره مبارکه فاطر تحقیق کنیم. پس موضوع من «عمل در سوره فاطر» است. با کتاب المیزان آغاز کردم. براساس دسته‌بندی المیزان محوریت سوره روی شرح نظام و سائط ملائکه و انبیاء است و انبیاء را محیط بر ملائکه می‌داند. در ۴ موضع به عمل اشاره می‌کند و ۴ آیه مورد نظر کلیدی هستند، پس این ۴ آیه با موضوع اصلی سوره مرتبط‌اند. روی دسته‌بندی المیزان، آیه ۱ یک دسته، ۸-۲ دسته دوم است. اولین قسمت راجع به عمل در دسته دوم است (افمن زین له سوء عمله). اگر نظام و سائط انبیاء به خوبی درک نشود، فرد دچار سوء عمل می‌شود. اگر نظام و سائط قبول نشود، قبول نظام و سائط ملائکه هم دچار مشکل می‌شود و این یعنی دچار «تزیین شیطان» شدن. شیطان «عمل سوء» را برای فرد به «عمل حُسن» زینت می‌دهد و فرد سوء انجام می‌دهد و فکر می‌کند حسن انجام داده است. پس اولین قدم در سوء بررسی عمل سوء و حسن است.

دسته سوم قواعدی از نظام و سائط را بیان می‌کند، (مَنْ كَانَ يَرْيِدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوَّرُ) (۱۰) کسی که به دنبال «عزت» است از طریق نظام «عمل صالح» باید پیش برود. «نزول طیب» از طریق انبیاء است و اگر کسی بخواهد به عزت برسد باید به انبیاء وصل شود و اگر کسی غیر از اتصال با انبیاء بخواهد به اتصال برسد، دچار «مکر» شده است. تزیین شیطان موجب می‌شود که عمل سوء را حسن ببیند و بعد مکر می‌کند تا به عزت برسد.

البته به نظرم این‌ها مراتب دارد که دسته دوم عمومیت دارد اما «مکر سیئه» بیشتر برای سرکرده‌هاست و خاص می‌شود.

دسته چهارم سوره که سومین دسته مرتبط با عمل است. اگر کسی انبیاء را نپذیرد چه مشکلاتی به وجود می‌آید. دسته‌ای از افراد نظام انبیا را می‌پذیرند که «حمد» دارند، «اذهاب حزن» دارند که با اول سوره مرتبط است و به «دارالمقامه» می‌رسند و در مقابل‌شان کسانی است که دچار مکر سیئه‌اند تا به عزت برسند، که یک شرایط میانه گرفتاری دارند که نه مرگ است و نه نجات، (وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ (۳۷)) ما را بر گردان که به غیر از آن برگردیم. پس عاقبت کسانی است که عدم فهم صلاح و فساد عمل را دارند. یعنی عمل فاسد را عمل صالح می‌بینند. فساد و صلاح نتیجه‌ای است و بروز دارد و درجه بالاتر از عدم تشخیص سوء و حسن است. این‌ها با آیات اول بقره ارتباط دارد که عدم شعور و عدم تشخیص فساد و صلاح را مطرح می‌کند. دسته پنجم سوره که چهارمین دسته مرتبط با عمل است چنین بیان می‌کند.

**استاد اخوت:** نظام و سائط نظام هدایتی است که توسط ملائکه و انبیاء جاری می‌شود. آدم وقتی صحبت می‌کند یک سری مولفه، یک سری گزاره و یک سری ارتباطی دارد. در صحبت‌های خانم برومند، مولفه‌ها این‌هاست: نظام و سائط، انبیاء، شیطان، حُسن و سوء، عزت و شیوه رسیدن به عزت از طریق انبیاء، مکر، عواقب عدم پذیرش نظام انبیاء، فهم صلاح و فساد عمل. یک نظام گزاره‌ای دارند که این‌ها را به هم وصل می‌کند مثلاً شیطان، عمل را انحراف می‌دهد و در تشخیص حسن و سوء دچار مشکل می‌کند.

آنهايي که مبنای کلی کار ماست، مثلاً هر عملی حسن و سوء و صلاح و فساد دارد مبانی است و اینکه چگونه به حسن و سوء می‌شود رسید، اصول است.

نظام ارتباطات نیز چنین است که حسن و سوء با صلاح و فساد را در یک راستا می‌دانند که انسان اول در حسن و سوء دچار مشکل می‌شوند و بعد در صلاح و فساد دچار مشکل می‌شوند.

پس برای فهم صحبت یک فرد می‌توان از این روش استفاده کرد، اول مولفه‌بندی و بعد گزاره‌نویسی و بعد ارتباط بین گزاره‌ها را سنجید. اگر آدم بخواهد صحبت‌های برخی‌ها را بفهمد می‌بیند که برخی از مولفه‌ها بی‌ربط و گزاره‌ها اشتباه است.

دسته‌بندی خوبی داشتید، از همان اول تا آخر به خوبی طبقه‌بندی کرده بودید. شما می‌خواهید اثبات کنید که نظام ملائکه جدای از نظام انبیاء نیست و در دنیا نظام انبیاء ظاهر است و نظام ملائکه باطن آن است و در آخرت نظام ملائکه ظاهر و نظام انبیاء باطن هستند. مهم این است که از کدام طرف به موضوع نگاه شود. باید کمک کنید که ما این را تبدیل به یک شکل کنیم.

اینکه سوره مبارکه فاطر را کار کردند به خاطر ۴ آیه کلیدی مرتبط با عمل در این سوره است. این انتخاب هر چقدر دقیق‌تر باشد، کار ایشان دقیق‌تر خواهد بود. پس فعلا عمل در سوره مبارکه فاطر را داریم.

حرف این است که عمل تابع نظام و سائط است، یعنی در نظام و سائط انبیاء باید فهم حسن و سوء عمل اتفاق بیافتد و گزینش حسن و برائت از سوء را داشته باشیم. حالا اگر این اتفاق بیافتد توسط نظام و سائط انبیاء است و بعد به سمت عمل صالح می‌رود، نظام و سائط بعدش تبدیل به کلمه طیبه می‌شود و به سمت عزت می‌رود.

یعنی در واقع عمل صالح آن است که مبتنی بر «حکم» است یعنی امکان ندارد کسی «عمل صالح» انجام دهد و شکست بخورد و «عزت» هم (الیه یا الی الله) است و کار «ارسال» و «انذار» این است که این در «حُسنش» درست تشخیص دهد.

عمل صالح انعکاس ارسال و انذار است. یعنی همانطور که آن پایین آورنده است عمل صالح بالا برنده است.

یک اخلال‌گر در این مسیر داریم که به آن می‌گوییم اخلال برای تقویت انسان است. یعنی اخلالش اخلال نیست، «شیطان» اگر هست برای آن است که این چرخه فعال شود. شیطان در قرآن یک کاتالیزگر است. یعنی خیلی از راه‌های درست را از شیطان می‌توان یاد گرفت. کاری که شیطان می‌کند برای این است که جای حسن و سوء را عوض می‌کند. این اخلال انسان را در یک سیستم به نام «مکر» می‌برد. مکر همراه با «سیئات» می‌شود.

در ادامه «فساد» و «صلاح» ایجاد می‌شود. فهم صلاح و فساد هم پدید می‌آید. قسمت صلاح می‌شود، ساختار طلب «عزت» و همینطور فساد هم شبه ساختار طلب عزت می‌شود.

( ما الان داریم حرف‌های ایشان و گزاره‌هایشان را به هم ربط می‌دهیم و نمودار می‌کشیم.)

همیشه شما اول «حسن» و «سوء» را متوجه می‌شوید. عمل براساس یک باور یقینی که اسمش «کلمه طیبه» است عمل صالح می‌شود و بالا می‌رود. کلمه طیبه حتما باید با عمل صالح همراه باشد.

روش کلی خانم برومند این بود که ابتدا غرض سوره فاطر را پیدا کردند که نظام و سائط بود و بعد دسته‌بندی کردند، شبیه کار خانم خوش اخلاق. اگر بخواهیم طبق آن نظامی که جلسه قبل گفتیم در عرض چند دقیقه آیات را نگاه کنیم، چنین می‌شود. ما وقتی وارد سوره می‌شویم ابتدا به آیاتی می‌رسیم که به صورت مستقیم عمل را مطرح کردند. به آیات می‌رسیم و آن‌ها را جدا می‌کنیم:

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبْورُ (۱۰)

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷)

خیلی سریع می‌توان یک سوره را مرور کرد.

بعد می‌توانیم به قبل و بعد آیات «عمل» هم توجه کنیم؛ بطور مثال:

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَوتُوا وَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ مِّنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۶)

چون در این آیه نجزی آمده است با عمل ارتباط دارد که آیه بعدش هم عمل آمده‌ست.

یکی دیگر از واژه‌های عمل هم «کسب» است. کسب مجموعه دستاوردهای یک عمل است.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَا كَيْنٌ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَأَنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

آیات ۳ تا ۷ را هم باید از عقب به جلو خواند: یعنی اول بحث اجر است و بعد فهم غرور و فهم رسول و فهم رزق و در نهایت فهم لا اله الا هو است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (۳)

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵)

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶)

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

برای تکمیل نمودار سوره بهتر است که به این واژه‌ها دقت شود؛ واژه‌هایی را می‌آورم که به عمل شکل می‌دهند:

نِعْمَتَ اللَّهِ / يَرْزُقُكُمْ / لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ / كَذَّبَتْ رُسُلٌ / إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ / إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ / الْغُرُورُ

سبک خانم برومند از سبک غرض بود و به یک دستاورد جمع و جور و مرتبه‌ای رسیدند و حالا می‌خواهیم از سبک ارتباط واژه‌ها برویم که ببینیم آیا با واژه‌ای هم به چنین نتیجه‌ای می‌رسیم.

اینجا (الذین کفروا، مقابل الذین آمنوا و عملوا الصالحات) آمده است یعنی کفر هم جنبه باوری و هم عملی پیدا می‌کند.

تزیین عمل / سوء عمل / حسن عمل / رویت عمل / علیم بما یصنعون (صنع) / یضل / یهدی

باید واژه‌هایی که یک پیوستگی با عمل دارند با هم بیاوریم و آن‌هایی که شک داریم را نمی‌آوریم.

برخی‌ها از همان اول همه کلمات را انتخاب می‌کنند. برخی‌ها نیز نه، اما مهم این است که از هر کدام از شما پرسیم که سیر سوره در رابطه با عمل بود چطور بود با این سیر واژگان مشخص می‌شود.

من می‌خواهم تمایز این دو کار را در یک مجلس ببینم. روش قبلی (مفهومی) یک نمودار می‌دهد و درست است و روش کلمه‌ای هم یک نمودار می‌دهد که جزئی‌تر است.

کلمه طیبه، عزت، صعود، مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (۱۰) این آیه همه‌اش مهم می‌شود.

اسم کسی که عمل صالح ندارد در این سوره «ظالم» است.

برای اینکه بتوانیم یک سیر خوب با همین واژه‌ها استخراج کنیم، سریعاً دو قطب می‌کنیم، یک سری واژه‌ها مثبت و یک سری منفی و یک سری هم مهیمن بر هر دو طرف است مثلاً نعمت و رزق و (الی الله ترجع الامور) مربوط به همه است و وسط می‌آید. پس ۳ دسته داریم و دسته سوم دو قسمت می‌شود.

**دسته اول:** مربوط به خدا و لا اله الا هو است. این معلوم است که یک حیات دنیایی هم برای انسان هست که این حیات دنیا، الی الله ترجع الامور می‌شود.

**دسته دوم:** همه اتفاقات در پهنه دنیا اتفاق می‌افتد. رزق از بالا می‌آید و بالادست نعمت است. رزق هر نعمتی است. طبیعتاً به جای آنکه مطلق حیات دنیا را بگویم می‌گویم انسان در حیات دنیا.

انسان در مسیر به سمت رجوع به خدا یک حالت غرور و یک حالت غیر غرور دارد. محرک انسان برای غرور شیطان است. پس این شیطان خط تمایز بین غرور و غیر غرور می‌شود.

یک وعده حق داریم، وعده همه‌چیز را شامل می‌شود یعنی همان اتفاقاتی است که بعد عمل برای انسان اتفاق می‌افتد که مثبت باشد یا منفی.

یک بحث جزا داریم. جزا هم همه را شامل می‌شود که هم پایین و هم بالا را شامل می‌شود.

یک بار از بالا می آیم پایین:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَانِي تَوْفُكُونَ (۳)

وَإِنْ يَكْذِبُوا فَكَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (۴)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ (۵)

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ (۶)

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ (۷)

همینطور که می خوانیم باید مولفه ها را اضافه کنید.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸)

شیطان تزئین عمل می کند و سوء را حسن می کند و این مکانیزم غرور است. اینجا حتما رسولی می آید زیرا که رسول تکذیب شده است، یعنی همین جایی که غرور است تکذیب رسول هم می آید.

یکی از مطالبی که از همین جا می توان فهمید این است که یکی از مصادیق خیلی مهم نعمت و رزق، خود رسول است. عمل از همین جا معلوم می شود. این طرف عدم غرور است که سوء را سوء دیدن و حسن را حسن دیدن است. پس این نعمت روی عدم غرور سوار می شود که نتیجه اش این است که سوء، سوء باشد و حسن، حسن.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ (۸)

صنع هم در همین قسمت دوم است. صنع می تواند حسن یا سوء باشد.

صنع به معنای کاردستی انسان است. کاردستی را صنع می‌گویند. صنع به معنای مخلوق انسان است و هر چیزی که مخلوق انسان باشد و در آن دقت شده باشد صنع است. مثلا بچه‌های یک انسان صنع او هستند و در قیامت نتیجه تربیت‌شان را می‌بیند. صنع مثل عمل است. عمل انسان چه خوب و چه بد باشد در قیامت حیثیت دارد.

در واقع صنع به معنای نعمت و رزق تبدیل شده است. مثل اینکه شما می‌خواهید یک میز بسازید. میز هم یک سری ابزار نجاری می‌خواند و یک تن سالم، ذهن خلاق، انگیزه و .. می‌خواهد. به این میز صنع می‌گویند و به آن امکانات و انگیزه رزق و نعمت می‌گویند. ارّه و طراحی ساخت و چوب و ... نعمت است. هر چیزی که قابل اشاره باشد نعمت است و هر چیزی که قابل اشاره نیست اما مهیمن بر نعمت است رزق است مثلا اراده.

به سمت بالا که برویم حسن عمل و به سمت پایین سوء عمل است.

جزا برای همه هست اما همه عمل صالح ندارند. همه صنع دارند اما صنع همه مثبت نیست. پس این جدول گاهی مولفه‌هایش مشترک و گاهی متمایز می‌شود. مثلا خداوند به اعمال ما علیم است و حال علم به عمل مثبت یا منفی فرقی ندارد. وقتی خدا صفتی دارد مثل رزق و نعمت است که نمی‌شود گفت که به مومن می‌دهد و به کافر نمی‌دهد بلکه رزق و نعمت همان است. مثلا «لیس بظلام للعبید» منفی است اما اینجا یا وقتی می‌گوید «علیم بذات الصدور» مثبت و منفی ندارد.

کمی روی این قضایا حساسیت به خرج می‌دهیم و این برای کشف بهتر ارتباطات است. مثلا «اجر» نیز می‌تواند بالای «جزاء» در قسمت مثبت قرار گیرد.

«كذلك نجزي كل كفور»، یعنی «الذین لیس آمنوا و لیس عملوا الصالحات».

نکته مهم در این سوره این است که کفر مقابل ایمان و عمل صالح است و ما به دنبال یک جمع‌بندی هستیم.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرٌ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ (۱۰)

شما وقتی به آیه ۱۰ می‌رسید می‌توانید بیایید یک نمودار اختصاصی بکشید چون همه قسمت‌ها را دارد. اینجا یک اراده داریم که این اراده معادل سوء را سوء و حسن را حسن دیدن است که «اراده عزت» نام دارد. اگر کسی اراده



عزت کند، اراده عزتش باید این سبکی باشد که (ف لله العزه) بداند. این اراده عزت شبیه ایمان و عمل صالح است. در قسمت منفی اراده عزت می کند اما مکر سیئات می کند. یعنی سیئاتی که انجام می دهد به ضررش تمام می شود. در واقع مکر السيئات یعنی خود سیئه مکر دارد. ذات بدی مکر دارد. بعد می گوید که اراده عزت جز با «حسن را حسن دیدن» به دست نمی آید.

«إِنَّهُ يَصْعَدُ الْكَلِمَ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» این حکم نتیجه ای دارد.

شما برای اینکه عمل صالح داشته باشید طبق سوره فاطر ابتدا باید سوء و حسن عمل را تشخیص دهیم و مواظب باشید که اینها را اشتباه نگیرید. پس دغدغه اولتان عمل صالح نباشد بلکه حسن و سوء باشد. تزئین عمل هم در همین قسمت است. چیزی که به شیطان نسبت می دهیم تزئین سوء و حسن و غرور است و هر کدام از ما احساس کنیم که ۵ دقیقه دیگر خواهیم مرد دغدغه خیلی کارها را نخواهیم داشت. دغدغه مرگ منجر می شود که انسان همان کاری که لازم است را انجام دهد. یعنی چکار با بقیه کارها داری!

«یمکرون» یعنی مدام اراده عزت شان به سمت مکر سیئه است.

«وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ»، یک قسمتی قبل این قسمت حذف شده است و واو عطف به محذوف شده است، که قطعاً می خواهد بگوید که کسی که ایمان (کلمه طیه) و عمل صالح دارد دارای عزت است و این عزت حقیقی است.

مَكْرٌ أَوْلَئِكَ هُوَ يَبُورُ (۱۰) نیز حالت جزایی دارد.

بنابراین دستیابی به عزت حقیقی قسمت مثبت است و عذاب و بی خاصیت شدن و از دست رفتن از علائم مکر است. مکر سیئات نتیجه نیست بلکه عمل است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ (۳۶)

نمی گوید که برای کافران در جهنم آتش است بلکه می گوید «لهم» یعنی بر آنها احاطه دارد و کسی حکم به مرگ آنها نمی دهد و تخفیف بردار هم نیست. پس اینجا یک دوام هم دیده می شود.

حتما قیامت هست و چون قیامت مهیمن در دنیا است هر چه که به قیامت نسبت دادند در دنیا هست و این خوب است زیرا هر چه که در قیامت است در دنیا هم می‌تواند بفهمد. می‌تواند هر کسی در همین دنیا بفهمد که حالش خوب نیست. مثلاً می‌گویند که خوب است که بدن دردش بیاید زیرا که می‌فهمید که کجا عفونت دارد. حالا اینکه «لهم» را در این دنیا ببینیم که خوب است و این یعنی بررسی کند و بفهمد که عزت را اشتباهی جستجو می‌کرده است.

در حال حاضر ما فقط آیاتی که راجع به عمل است، بررسی می‌کنیم.

وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ  
النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۳۷)

«هم یصطرخون» یعنی این‌ها ضجه می‌زنند. از واژه‌اش هم معلوم است که صرخ، حالت صدای ناهنجار است.

چند چیز از این یک آیه معلوم می‌شود. معلوم می‌شود که در حیات دنیا دسترسی به عمل صالح وجود دارد یعنی انجام عمل صالح مربوط به حیات دنیا است. یعنی وقتی انسان، حیات دنیا را می‌نویسد باید بنویسد؛ به علاوه قدرت عمل، به علاوه عمر، به علاوه اجل مسمی. یعنی هر انسانی در حیات دنیا یک ظرفیتی برای انجام عمل دارد اما وقتی به آن طرف می‌رود می‌گوید کاش عمل صالح بود و فاسد نبود.

در این جا بحث نذیر و تذکر مطرح می‌شود.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَأَكِنَّ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ  
اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا (۴۵)

یک سری از بحث قوانین اجل مسمی منجر می‌شود که انسان در هر صورت در دنیا تا موقعی که اجل دارد به او مهلت دهد، این هم اجتماعی و هم فردی است. طبع عمل فاسد براندازاننده است مگر آنکه خدا نخواهد، که خدا نخواسته است. یعنی جا داشت اما خدا نکرده است. جا داشت که هیچ جنبه‌ای به خاطر کسب انسان، نماند یعنی حتی جنبه‌ها هم نمی‌مانند. یعنی ببینید چرا جایی زلزله یا عذاب می‌آید. یعنی می‌خواهد اگر جایی زلزله یا مرگ همگانی می‌شود، باید ببینید که چه بوده است!

عمر بیشتر مربوط به فرد است و اجل مسمی بیشتر برای قوم.

### نتیجه گیری:

یک سوره و دو نمودار داریم.

نمای کلی این است؛ یک نمودار که نعمت و رزق و رسول و تزئین عمل، تکذیب، غرور شدن (عمر و اجل مسمی را ندیدن) و ... است.

یک نمودار هم که از نظام وسائط است و ارسال و انذار است و فهم صلاح و فساد است. اینجا ساختار رسیدن به عزت از طریق فهم صلاح و فساد است.

### تفاوت این دو نمودار در چیست؟

نمودار واژه‌ای ناظر به خود عمل است یعنی تفاوت دو کار این است که از این عمل در می‌آید. یعنی عمل می‌تواند حسن یا سوء باشد. عمل می‌تواند صالح یا فاسد باشد. فرآیند شکل‌گیری عمل صالح و رسیدن به نتیجه در نمودار کلمه‌ای هست. نعمت‌ها و رزق دنیایی انسان را کمک می‌کند تا در طول عمر عمل داشته باشد. و این با توجه به اختصاصات قومی و قبیله‌ای و اجتماعی‌اش است. در ساختار ادراکی انسان که نعمت و رزق در مواجهات انسان با مسائلی که با آن‌ها برخورد می‌کند مشخص می‌کند که حسن را حسن بداند و این وابسته به اراده عزت اوست. یعنی نمی‌خواهد بشکند. در عزت تمامی مفاهیم کمال مستتر است. عزت را از بچه شیرخوار تا بزرگسال می‌فهمد. عزت یعنی من باشم، خوب باشم، قوی باشم، ضعیف هم نشوم و .... همه مفاهیم را دارد. یعنی غایت هر عملی رسیدن به عزت است.

این‌ها را من فرآیندی نگاه می‌کنم. چون انسان با حیات دنیا برخورد می‌کند، برایش مسائل و مصائب مطرح می‌شود که به دنبال عمل و رسیدن به عزت است. پس غایت عمل عزت است و در قسمت منفی انسان فریب می‌خورد که شکست را با برد اشتباه می‌گیرد و راهکار شیطان هم برد و باخت است که اگر چنین کنی موفق می‌شوی و اگر چنین نکنی شکست می‌خوری. پس انسان به بدی روی می‌آورد و بدی هم او را به زمین می‌زند.

اینکه کسی سوء را سوء بداند و حسن را حسن بداند، اولین کلمه طیبیه است. اینکه کسی بگوید من می‌خواهم به گروهی عمل صالح را آموزش دهم چه کنم؟ می‌گوییم باید «حُسن‌گزینی» را آموزش دهید. در حسن‌گزینی این است که نعمت و رزق و نذیر را درست می‌شناسد و عمل می‌کند و این‌گونه به عمل صالح می‌رسد.

شما در واقع با حقیقت ارتباط پیدا می‌کنید و حقیقت عین کمال است. در عین حال همه مطالب در این هست. ولی تفاوتشان این است که نمودار دوم تاکیدش روی نظام و سائط انبیاء و ملائکه است که اساسا انبیاء آمده‌اند که چنین مرتبه‌ای را در انسان راه‌اندازی کنند و به وسیله همان می‌خواهد فرد را به عمل برساند. منتها برای اینکه بخواهید مهارت استخراج کنید باید به نمودار واژه‌ای رجوع کنید و نموداری که از غرض سوره و سائط است بیشتر جنبه مبنایی پیدا می‌کند و برای استخراج مهارت مناسب نیست.

آیه ۲۹ کارکردش این است:

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ (۲۹)

شما باید این آیه را در دو نمودار تحلیل کنید.

\*\*\*

## ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

(۱) ان شاء الله جلسه بعدی، بعد از ماه مبارک یعنی ۱۰ تیر خواهد بود.

(۲) احتمالاً برخی دوستان دهه آخر ماه مبارک به مشهد می‌روند که تا آخر هفته کیفیت آن مشخص خواهد شد. پس احتمالاً دهه آخر ماه مبارک عده‌ای به مشهد دعوت شده‌اند. شب‌های قدر در جوار اهل بیت (علیهم‌السلام) بودن صفای دیگری دارد؛ آن‌هایی که توفیق دارند و راهی می‌شوند ما را هم دعا بفرمایند. صلواتی ختم کنید.

تعطیل شدن جلسات چند علت عمده دارد. یکی اینکه آمد و رفت در گرمای تابستان برای برخی که تقید به آمد و رفت دارند سخت است و احساس می‌کنم به روزه‌های افراد لطمه می‌خورد و به واجبی لطمه می‌زند. قدیم چنین بود که یک ماه برای ماه مبارک آذوقه جمع می‌کردند که سرکار نروند حالا اینطور است که کار و درآمد واجب است و امکان روزه‌گیری در کار نیست پس روزه نمی‌گیریم! ما فکر می‌کنیم که اصل تعطیلی این است که آدم‌ها روزه بگیرند. آن‌هایی که توانمندترند زمانی را که این‌جا بودند، صرف دایر کردن کلاس‌های قرآنی در بیرون کنند.

ممکن است بگویید که زمان کلاس‌ها را کم کنید. راجع به این‌ها می‌توانیم صحبت کنیم. ما نسبت به همه مواردی که شما می‌فرمایید انعطاف داریم. شما نظر بدهید، مشروط به اینکه تصمیم همگانی باشد. به هر حال کارهای خیر اگر بخواهد اثرگذار باشد، باید کمترین اذیت را داشته باشد و همین که کلاس‌های ما ۴ ساعت است خودش بیشترین اذیت است که از خدا خواستیم خودش به خیر کند.

افرادی که به طور جدی می‌خواهند که در ماه مبارک کلاس نباشند، بنویسند و روی میز بگذارند تا برای تعطیلی کلاس آمار دقیقی داشته باشیم. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

\*\*\*

وقتی سوره ای را کار می‌کنید، آیات متعددی در آن سوره وجود دارد. زمانیکه نمودارتان را درآوردید باید یک سری آیات را از سوره بگیرید و برای تست و کاربردی‌سازی نمودار به کار ببرید. مثلاً آیه‌ای را پیدا می‌کنید که کاملاً نمودار شما را کاربردی می‌کند. فکر کنید که ما جستجو کردیم و آیه ۲۹ و ۳۰ را به دست آوردیم:

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تَجْرَةً لَنْ تَبُورَ (۲۹)  
لِيُؤْتِيَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ (۳۰)

کسانی که این ویژگی‌هایی را دارند به تجارتي امید دارند که قطعی ندارد.

ما دو مولفه داریم: (۱) افراد (۲) تجارت

از «يَرْجُونَ تَجْرَةً لَنْ تَبُورَ» می‌فهمیم که او حتماً «يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً» است.

از «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً هُمْ بِهِ يَرْجُونَ تَجْرَةً لَنْ تَبُورَ» می‌رسیم. تا اینکه خداوند اجرهای ایشان را به آن‌ها بدهد و از فضلش اضافه کند یعنی بیشتر از عملکردشان می‌دهد و دلیلش هم این است که خداوند غفور شکور است.

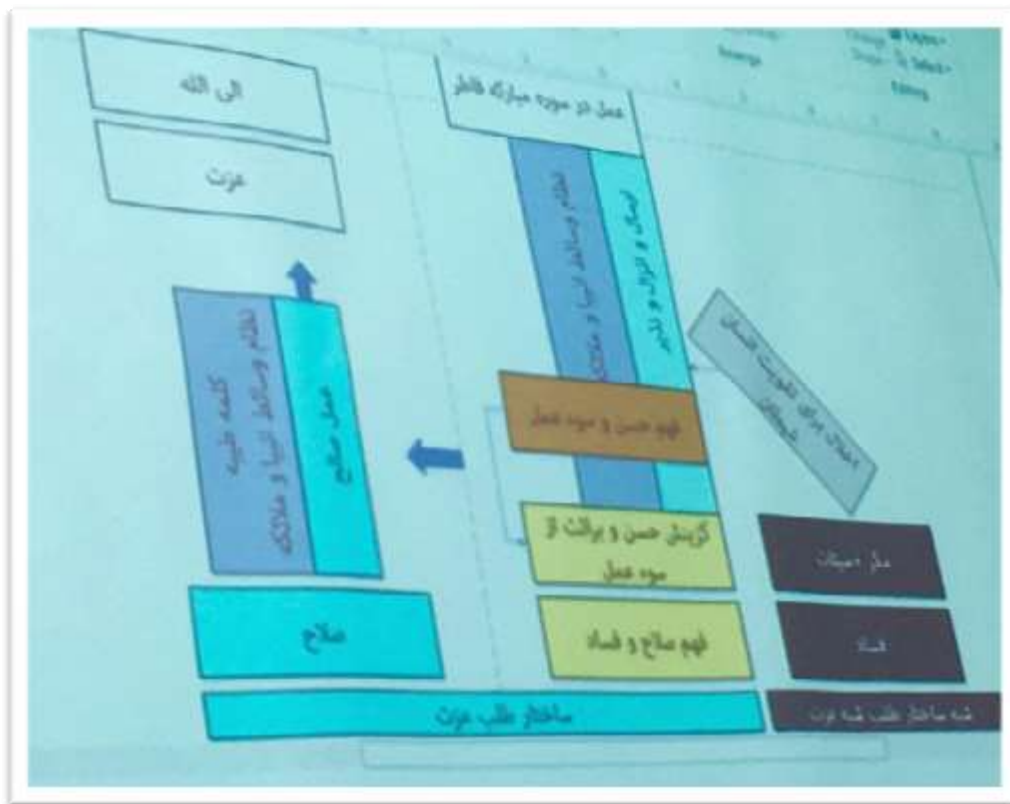
این تحلیل اولیه آیه بود. مثل این که فلسفه وجودی انسان‌ها تحقق این موضوع است. یا اینکه فلسفه خلقت در حوزه انسان بروز چنین آدم‌هایی برای چنین اتفاقاتی است. یعنی فلسفه خلقت انسان را جزای خدا به انسان داده‌اند و این خیلی عجیب است. وقتی از ما می‌پرسند هدف از خلقت چه بوده، همه می‌گویند کمال، اما خدا می‌گوید هدف از خلقت شما، جزای نیک است. یعنی ما اگر خواستیم جواب بدهیم که هدف از خلقت ما چیست، باید بگوییم: دریافت اجر و پاداش الهی.

لام غایت: «تا» معنا می‌شود.

لام غرض: «برای» معنا می‌شود.

یک بار این را با نمودار اول و یک بار با نمودار دومی تحلیل کنید.

## نمودار اول:



رسول هست و باید کتاب رسول را تلاوت کند. پس سوء را سوء و حسن را حسن دیدن با این قسمت پر می شود. تلاوت کتاب یعنی کتاب را جلو می گذارد و خودش پشت آن می رود، یعنی هر چه خدا گفت.

این یعنی امام پیدا می کند. یعنی از خودش سوء و حسن را انتخاب نمی کند. در واقع چه چیزی حسن است؟ آن چه که خدا می گوید حسن است. چه چیزی سوء است؟ آن چه که خدا می گوید.

اقامه صلاه و انفاق طبق نظر حضرت علامه (ره)، مصداق تمام اعمال صالح است. یعنی نماد تمامی اعمال صالح انسان انفاق و اقامه صلاه است یعنی یک عمل نیست بلکه همه کارهایی که در مسیر توجه انسان به خدا انجام می دهد، صلاه است و تمامی کارهایی که در مسیر اجتماعی انجام می دهد انفاق است. پس عمل صالح دو وجه دارد که اقامه صلاه و انفاق است. طبق این سیستم نماز درونی و انفاق بیرونی نیست بلکه طبق این سیستم عمل حسن:

(۱) عملی است که متکی به کتاب باشد.

۲) وجه اقامه صلاه در آن ظاهر باشد. یعنی ابرازکننده و آشکارکننده حکم خدا باشد.

۳) نیازهای فرهنگی و اعتقادی و اقتصادی جامعه را مرتفع کند.

در غیر این صورت عمل صالح نیست. یعنی وقتی می‌گوییم سوء را سوء دیدن و حسن را حسن دیدن به وسیله این آیه فرآیند را می‌فهمم و ملاک‌ها را در می‌یابم. حُسن یعنی فهمش به عمل منتهی می‌شود یعنی به عمل جاری می‌شود.

ایمان و عمل صالح تبدیل به یک قانون می‌شود و می‌گوییم اگر عملی این ۳ وجه را داشته باشد، دقیقاً روی عدم غرور می‌افتد، یعنی آدرسش درست است و مطابق با حسن است. یعنی عملی که چنین باشد، خود حسن است.

تلاوت را با سوء، اقامه نماز را با عدم غرور و انفاق را با عزت می‌توان فهمید. ما ۳ وجه داریم، در واقع اگر می‌خواهیم ببینیم که کفه اعمالمان چقدر پر از حسن است، باید نگاه کنیم:

۱) وجه آن عمل از نظر آیات قرآن چیست؟ این کار را به این دلیل انجام می‌دهم که مثلاً بجهام را تشویق یا تنبیه کنم یا .... یک آیه یا روایت پیدا کرده‌ام که کامل همین را توضیح می‌دهد. بطور مثال ملاک انتخاب علم‌مان نیز این روایت است. کتاب، هم قرآن و هم عترت (علیهم‌السلام) است.

۲) اقامه نماز، باید یک عمل صالح ارزشی الهی در خود یا دیگران ایجاد کند، یعنی وقتی آن کار انجام می‌شود، آدم‌ها به خدا نزدیک می‌شوند.

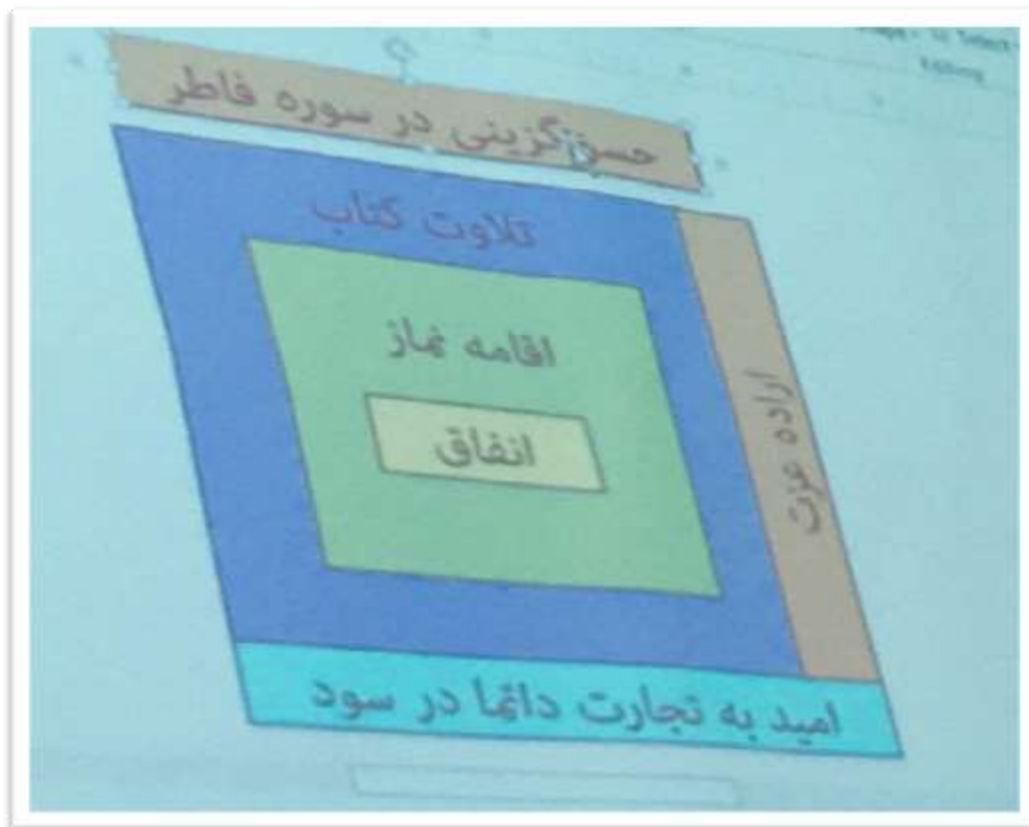
۳) کاستی‌های اعتقادی خودمان و دیگران به وسیله آن پر می‌شود.

این‌ها یعنی «حُسن».

این آیاتی که چنین‌اند بدین‌گونه معنا می‌شوند که تلاوت کتاب وقتی محقق شود اقامه نماز را خواهیم داشت و وقتی خواستیم اقامه نماز را بسنجیم باید انفاق‌ها را بررسی کنیم. این‌ها نوعی تقدیم و تاخر مفهومی دارند.

این، ۳ وجه پیدا می‌کند. این اراده عزت را از آیه «من کان یرید العزه» آوردیم.





بر اساس حسن‌گزینی سوره فاطر، اگر بتوانم به گونه‌ای به فرد کتاب را بیاموزیم که بتواند عمل کند و اقامه کند و شکاف‌ها را پر کند:

۱) اولین کاری که باید بکنم این است که خود یا دیگران را در معرض کتاب قرار دهیم یعنی قوانین را فراگیریم.

۲) اجرای آن قانون به شکل مطلوب.

۳) بالا بردن تاثیر کار در دیگران یا به نسبت دیگران.

به طور طبیعی باید اول فهم تفصیلی ایجاد شود. امید به تجارت هم مهم می‌شود. دو وجه اراده عزت و امید به تجارت جنبه کلمه طیه‌ای دارند و این آن ۳ مورد جنبه عمل صالح دارد.

این گونه است که این آیه می تواند غرر باشد زیرا که هم کلمه طیبه و هم عمل صالح دارد. با همین سوره می توانیم ده ها کارگاه عمل صالح، حسن گزینی و ارتقاء اراده عزت بگذاریم. آیا کسی اهل این هست که یک کتاب مهارتی ۴۰ صفحه‌ای در بیاورد.

مثلا سن ۱۸-۱۴ را مشخص کنید و برایش قوانین قرآن را استخراج کنید و با احادیث تفصیل دهید. اجرای آن قانون به شکل مطلوب را از روایات در بیاورید.

براساس این آیات انسان حتی در روز قیامت هم در حال تجارت است. تجارت عمل نیست بلکه فعل است. تجارت داد و ستدی است که پس از هر داد و ستدی، سودی به فرد تعلق می گیرد. این ها بحث تجارت است.

قانونی که استخراج می کنید باید تفصیلی باشد و بعد از آنکه تفصیلی شد باید جلو بگذارید و براساس آن عمل کنید. مثلا فرض کنید نیاز به درس خواندن برای سن ۱۸-۱۴ ترسیم می کنند. یک چوب برمی دارند و به سر بچه می زنند! دختر حق ندارد به ظرف ها دست بزند و می خواهد برود برق و مکانیک بخواند! بهتر است که قواعدی که راجع به درس خواندن است را استخراج کنیم، مثلا کتاب بحار هست، کتاب «علم و تعلیم». بعد به بچه می گوئیم که این درس را بخوان و این گونه بخوان.

الان بندگان خدا در این روستاها فیزیک و ریاضی و ... می خوانند و سر باغ نمی روند و باغ از بین می رود. یعنی ریاضی می خواند اما سم پاشی را نمی داند! یعنی آموزش پرورش به جای آنکه به حسب اقلیم شان کاری کند، حساب و دیفرانسیل یادشان می دهد و این «مکر السیئات» است. الان آموزش پرورش و آموزش عالی به بچه ها مکر السیئات می آموزد. یعنی فرد شیمی خوانده و خیلی خوب هم خوانده اما الان هیچ امکانی برای کار ندارد. مثل این است که شما در کویر ۲۰ طبقه خانه ساختید، و این ها به درد هیچ کسی نمی خورد و بعد از مدتی هم درب آن بسته می شود.

کاربردی شدنش زمانی است که یک سنی تعیین شود و قوانین آن استخراج و شیوه اقامه آن عمل و تاثیرش در جامعه استخراج شود.

در قیامت تجارت داریم و از نوع فعل است. اگر «لن تبور» باشد یعنی داد و ستدی انجام نشده است.



برای سلامتی خانم برومند یک صلواتی عنایت بفرمایید. «اللهم صل علی محمد و آل محمد»

**ارائه آقای چیت چیان:** ما بیشتر به دنبال بررسی وزن و ثقل بودیم که بعد از آن ورود به قرآن داشته باشیم و ساختار سنجش در قرآن را بررسی کنیم. کارهای متفاوتی انجام دادیم که همه شاید متمرکز بر این کلاس نبود. وزن و ثقل را در قرآن بررسی کردیم و نمودار کشیدیم.

- بررسی واژه وزن و مشتقاتش که میزان است و اقامه وزن است.
- بررسی ثقل در قرآن.

**جمع بندی نهایی:** ثقل در قرآن جمع بندی شده است. به عمل سوء و حسن نسبت داده شده است و به عمل نسبت داده شده است.

وزن مبتنی بر حق است و حتما خیر است و جمع بسته نمی شود.

ثقل آن صفت یا تشخصی است که نفس در اثر عمل برایش ایجاد می شود و در موقفی که ثقل از نفس خارج می شود، عمل قابل رویت می شود ولو به اندازه مثقال. اعم از مثبت و منفی است.

وزن یعنی میزان بهره مندی از حق است. می شود کسی عملی انجام دهد که عملش ثقیل باشد اما وزن نداشته باشد. و وقتی می گویند «اقیموا الوزن» یعنی مبنای سنجش اول بر مبنای وزن است و بعد بر مبنای ثقل است. یک چیزی شاید شبیه فعل و عمل یا کیفیت و کمیت. یعنی وزن براساس حق است و ثقل هم بیشتر جنبه کمی دارد.

بین این ها یک مفهوم مشترک به نام «میزان» شکل می گیرد. برآیند ثقل و وزن، «میزان» می شود. که «ثقلت» و خفت آن غیر از ثقلت و خفت صرف است.

انواع سنجش که:

- کیفیت: وزن
- کمیت: ثقل
- برآیندی از هر دو: میزان

وزن براساس معیار قسط بررسی می‌شد. سوره محوری برای میزان، «الرحمن» است که طغیان نداشتن را مطرح می‌کند.

در واژه ثقل، گستره کمی زیادی هست، یعنی ابری که دارای باران می‌شود ابر ثقیل می‌شود. ثقل قابلیت خارج شدن از شئ را دارد اما وزن امکان خارج شدن از شئ را ندارد. پس وزن بیرون شئ هم قابل رویت است. فعل به نفس چسبیده است ولی عمل می‌تواند از فرد جدا شود و این می‌تواند با ثقل و وزن ارتباط داشته باشد.

**استاد اخوت:** شما این ۳ واژه را در قرآن بررسی کردید. مثلاً ثقل برای چیزهای مختلفی نسبت داده می‌شود: اشیاء، کارهای خوب و کارهای بد. مثلاً گاهی کسی که کارش بد است را هم با ثقل می‌گوییم.

وزن بیشتر حالت اقامه‌ای آمده است. وزن معادل حق گرفته شده است و میزان سنجش حق است. یعنی میزان وزن، مثل همان مثقال ثقل است. پس شما یک وزن و یک ثقل و یک میزان و یک مثقال داریم که این‌ها ابزار سنجش است.

شما وقتی ثقل می‌بینید این را شبیه مطلق سنگینی و سبکی می‌بینید، حالا ممکن است خیرش سنگین باشد یا شرش. وقتی وزن را می‌بینید حتماً باید برآیند مثبت باشد و در واقع این‌ها شاخص‌های صراط و جهت است و ثقل‌ها به عنوان سیل می‌آیند.

وقتی فرض می‌کنیم یک میلیون، ثقل است اما اگر منفی یک میلیون بگوییم، وزن است. وزن با جهت است. مثل اینکه در اقتصاد این مقدار شد و این مقدار کسر داشته‌ایم. مثبت و منفی با وزن سنجیده می‌شود عددش با عین خارجی. مثلاً یک نفر ورزش و زبان می‌داند و ۵ دکتری دارد و توان‌های مختلف دارد، در نظام طاغوت است، تمامی این‌ها یعنی وزن است ولی به اندازه توانش بی‌چیز و بی‌مقدار است. اینکه توانمند است ولی در قسمت منفی توانمند است، این‌ها با وزن قابل سنجش است.

کسی عمل صالحی انجام می‌دهد، این عمل مثلاً فکر کنید ساختن یک بیمارستان یا یک مسجد باشد. وقتی از او می‌پرسیم که این بیمارستان یا مسجد را برای چه ساختی؟ می‌گوید که بیمارستان ساختم برای دل خودم، یعنی نمی‌تواند ربطی با حق بدهد یا اینکه بگوید هرچه ضد خدا و صهیونیست است بیاید و اینجا درمان شود. یعنی اینکه از خدا بهره نداشته باشد را بی‌وزن می‌گوییم. ممکن است از جایی مثبت شروع شود، خود جهت نیز مرتبه دارد. صفر و یک آن مرتبه دارد. مثلاً می‌گوید من برای بهشتم می‌خواهم باقیات الصالحات داشته باشم. یا همجواری با اهل بیت (علیهم‌السلام) و... یعنی خود وزن هم مرتبه دارد. خود کسی که یک کاری را انجام می‌دهد، مرتبه پیدا می‌کند.

مرتبه صراط به دلیل ظرفیت انسان است نه به دلیل نزول حق. یعنی ادارک و فهم کسی بهشت است و ادارک کسی قرب به خدا و ... است.

پس درجه انسان براساس مرتبه علمی هر کسی است و هر عملی ثقلی دارد. پس عمل هر انسانی به وسیله ثقل و وزن محاسبه می‌شود.

مراتب ثقل چگونه است؟ ثقل میزان مواجهه‌ای است که ایجاد می‌کند. یعنی میزان اثری و تاثیر و تاثیری که یک عمل دارد. ممکن است یک عمل ثقلش زیاد نباشد اما وزنش زیاد باشد مثل ضربه حضرت علی (علیه‌السلام) در روز خندق.

این حرفی است که انسان می‌تواند ارزش عمل خود را از دو جنبه افزایش دهد:

(۱) وزن: عمق و قرب به وسیله وزن بررسی می‌شود.

(۲) ثقل: بُرد را زیاد می‌کند.

وزن نفوذ را زیاد می‌کند و ثقل شاکله و ماهیت آن عمل را زیاد می‌کند مثلاً این مسجد یا بیمارستان است. یعنی ماهیت آن عمل را تعیین می‌کند و به آن ابعاد و تشخص می‌دهد.

«تُقَلَّتْ» و «حَفَّتْ» با ثقل فرق دارد. «تُقَلَّتْ» موازین با آیه‌ای که ثقل فقط باشد متفاوت است. «تُقَلَّتْ» وزن و میزان نداریم. تنها «تُقَلَّتْ» موازین داریم.

موازن به اعتبار انسان‌های مختلف دارای میزان‌های مختلف است. شما الان دارید اقامه وزن می‌کنید. اقامه وزن شما، حق است. میزان شما، حق است.

می‌خواهیم «تُقَلَّت» را با موازین جمع کنیم: کسی را می‌آورند که n تا کار کرده است. ما کاری به مثبت و منفی نداریم که دارای مراتب است. فعلا با آن کاری نداریم. مثلا ۱۰ تا کار مثبت و ۱۰ کار منفی خواهیم داشتیم. مثل اینکه دو برادر دوقلو هستند که عین هم‌اند اما یکی بهشت می‌رود و دیگری به جهنم. یعنی کارهایی که هستند ثقل‌هایشان یکی است. ثقل‌ها ماهیت‌شان این است که عمل‌های متعدد یک شکل‌اند و البته نسبت به هم رتبه دارند. مثبت‌ها در مثبت ضرب می‌شوند و بالا می‌روند و کارهای منفی در منفی ضرب می‌شوند و پایین می‌آیند و کمتر می‌شوند. یعنی همه موازینی که مثبت هستند، وقتی ضرب در منفی و مثبت می‌شوند، «تُقَلَّت» و «خَفَّت» می‌شوند.

«تُقَلَّت» موازین را باید با «تُقَلَّت» موازین باید بخوانید و «تُقَلَّت» به صورت مفرد با این‌ها کاملا متفاوت است. یعنی با اینکه فرد این مقدار عمل سنگین دارد اما در نهایت «خفت موازین» است. «ثقل موازین» یعنی حق بودن یک عمل و ثقل یک چیزی به طور خاص یعنی سنگین بودن از جهت شاکله‌ای. پس وقتی عمل می‌گویید ثقل عمل یعنی شاکله است.

پس وقتی کسی «تُقَلَّت موازین» می‌شود یعنی هم ثقلش را بررسی کرده‌اند و هم وزن حق بودنش را بررسی کرده‌اند.

«مثقال ذره خیرا یره» یعنی وزن را روی عمل خیر آورده است و ثقلش را روی کیفیت خیر آورده است. این «فمن يعمل مثقال ذره عملا خیرا یره» بوده است. در واقع «مثقال ذره خیرا یره» یعنی هم وزن و هم ثقل داریم اما در «مثقال ذره شره یره» این‌طور نیست.

در تفسیر المیزان آمده است که «کل امر من الامور نصیبه من البقاء بقدر...» در ذیل سوره حمد می‌گوید که بقا از حق است و به اندازه حق و بقا ثقل موازین بحث می‌کند. خود میزان اخلاص در حوزه عمل، وزن آفرین و ثقل آفرین است. مثل روح است و همه کاره است.

وقتی می‌گوید «تُقَلَّت موازین» مثل روحی است که خودش جسم تولید می‌کند.

اخلاص یعنی مقدار بهره خالصانه فرد از حق است. میزان در حوزه عمل، عمل آفرین خالصانه و موحدانه می‌شود که خودش وزن می‌شود. بعد ثقل هم می‌سازد.

وزن مثل صراط نسبت به سیبل است. یعنی وزن ثقل تولید می‌کند.

ممکن است به شهری بروید که خدا پرست نباشند اما همه فقر را از بین برده باشند، ثقل عملشان خیلی بالاست اما وزن عملشان به اقامه دین نیست و برای دنیایشان بهترین دنیا را ساخته‌اند. ثقل دارند اما وزن ندارند. ثقل از میزان اثر است. این جا بُرد کار بسیار بالاست. سنگینی بدون حق معادل بی‌وزنی است.

سنگینی وقتی ضرب در میزان منفی شود خفت موازین و سنگینی وقتی ضرب در میزان مثبت شود، ثقلت موازین می‌شود. خیلی ساده است، مثلاً ۱۰۰۰ را در منفی ضرب کنید ۱۰۰۰- می‌شود، که کاملاً خفت شده است.

**جمع‌بندی آقای چیت چیان:** وزن و ثقل را جدا متوجه شدیم. وقتی می‌گویید «ثقلت» موازین یعنی سنگینی وزن و میزان را می‌گوید و این قدر مهم است که دیگر به ثقل عمل اشاره نمی‌کند. اما آن جایی که «فمن يعمل مثقال ذره خیره یره» بیشتر در معنای ثقل است.

انسان در مواجهه با دنیا، قدرت عمل پیدا می‌کند. واکنش انسان در برابر نیازهای حیات دنیوی، عمل را تولید می‌کند و پایه‌اش کاملاً روی حواس است. حالا عمل را انجام داد. یک عمل مثلاً یک کار خیر کرده است، مهمانی رفته است و غیره. این عمل از یک منظر یا خیر است یا شرّ است. یعنی یا بر مدار تفکر و تعقل است یا بر مدار تفکر و تعقل نیست. اینجا وزن عمل مهم می‌شود که در یک عمل مثقال ذره داشته باشید. یعنی کمترین وزن را هم لازم داریم. خیر و شرّ بودنش معیار وزن می‌شود. مجموعه ثقل به علاوه میزان می‌شود، مثقال ذره. پس در معنای مثقال، وزن را داریم، وزنش خیر یا شرّ است. پس می‌شود «خیر و شرّ کمترین معیار برای سنجش هر عمل است»، ذره را به خیر و شرّ دادیم.

وزن حق است، ثقل، حق نیست. معیار فقط برای وزن است. بنابراین اینجاست که می‌گوییم مثقال ذره حتماً باید حق یا غیر حق بودنش را مشخص کند. این خیر و شرّ بودنش است که اندازه می‌گیرد. اگر به این چیزی که می‌گوییم دقت کنید خیلی چیز باشکوهی است. این عمل شبیه یک نطفه است. این عمل اول با مثقال خیر و شرّ سنجیده می‌شود، این در یک بستر می‌افتد، که رَحِم حیات دنیا و زندگی انسان می‌شود، یعنی زندگی آن شخص می‌شود.



پس این مثقال ذره می‌شود. در این بستر خودش شروع به تکثیر و تکامل می‌کند. عمل خودش در یک کنش و واکنش بین نفس، عمل و زندگی اتفاق می‌افتد. از بین نمی‌رود و همین‌طور می‌چرخد. حتماً باید این عمل به یک عمل قابل توجه تبدیل شود و مثل فرزند می‌ماند. حیثیت پیدا می‌کند. مثل اینکه یک نفری یک خانه‌ای می‌سازد و یک آجر می‌گذارد و هر روز در یک سال آجر می‌گذارد تا آنکه خانه شود و خودش یک حیثیت مستقل پیدا می‌کند. عمل از هر جایی می‌تواند از چرخه خارج شود. مثلاً خیلی‌هایی که مسجد می‌سازند و از این دنیا می‌روند اما مسجد هنوز هست. عمل در ساحت قدسی ربوبی گاهی ناقص و گاهی تامّ است. عمل زمانی تامّ است که بتواند جریان‌سازی کند و خودش به عنوان پشتوانه‌های عمل باشد. «مثقال ذره خیرا یره» را بررسی کنید و ببینید که هر عملی یک تشخیصی دارد. وقتی عمل‌ها تشخیص پیدا می‌کند و اقامه وزن که بشود، هر کدام از این عمل‌ها یک زنجیره‌ای از اعمال را به سمت خودش می‌برند. وقتی که شما اقامه وزن می‌کنید افراد می‌خواهند نامه اعمالشان را بگیرند و برآیند را می‌بینند. این اعمال تامّ است که تعیین‌کننده است.

از مثقال ذره‌های مختلف که روی هم می‌نشینند ائقال پدید می‌آید. مثلاً مثقال ذره‌ها ۱۰۰۰۰۰ عمل می‌شود ولی انتهای آن یک عمل می‌شود که ائقال است. یعنی انتها کار که انسان از قبر بیرون می‌آید، خودش ائقال است. این هیچ اشکالی ندارد که بگوید ائقال بیرون آمد یعنی یک آدم بیرون آمد. یعنی شما چهره یک نفر را می‌بینید برای همین است که می‌گویند که انسان‌ها به شکل حیوانات هم محسور می‌شوند یعنی ذره ذره اعمالش او را به این شکل درآورده است. فرض کنید که انسانی وارد محشر شود، چشم‌های بزرگ و پاهای کوتاهی داشته باشد. این یعنی خوب می‌دید اما قدرت عمل نداشت و کاری نمی‌کرد.

وقتی «خفت موازین» داریم، عمل ثقل پیدا می‌کند و وزن حق در آن‌ها ضرب می‌شود و این یعنی منفی شده است.

اینکه مراحل رشد را بررسی کردیم و با عنایت دعای چه انسان بزرگی بوده است که گفتیم معیار در هر رده رشدی متفاوت است یعنی این موازین است. یک ترازو خیر را می‌سنجد، یک ترازو حسن را می‌سنجد، یک ترازو ایمان را می‌سنجد و یک ترازو حق را می‌سنجد. اشکالی ندارد که بگوییم حق در مراتب. یعنی هر زمانی که به موازین حیثیت دادید یعنی شما به موازین تان مرتبه می‌دهید.

میزان حق در مرتبه‌های مختلف جلوه‌های مختلف دارد و این از «موازن» که جمع است استخراج می‌شود. پس سنجش ثقل به صورت یک طیفی از نمره است. یعنی از جهت خیر این است، از جهت حسن فلان نمره است و غیره. ثقلت منفی همان «خفت موازین» است.

پس باید روی میزان‌های قرآن کار کنید که موازین در بیاید. پس شما یک میزان و یک موازین دارید. اگر ما بتوانید ثابت کنیم که در بسترهای مختلف میزان‌های متفاوت داریم، ثابت کرده‌ایم که در هر سنی می‌توانیم میزانی داشته باشیم. این منوط به این است که میزان در کل قرآن بررسی شود که آیا با خیر، حسن، ایمان و غیره ارتباط دارد یا خیر.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات